

رسول جعفریان

# نسخه خوانی (۵)

۵۲-۲۹



- چکیده:** نویسنده در نوشتار حاضر در قالب پنجمین سلسله انتشارات با عنوان نسخه خوانی، متن چند نسخه را مورد مذاقه قرار داده است. این متون بدین شرح اند:
- سیطره فلسفه طبیعی یونانی بر اخلاق عملی مسلمانی
  - نگارش روزنامه نجومی برای طغرل: مختصرنامه
  - حکایتی از کاشف الغطاء درباره گدای سامرا و عاقبت وی
  - ماده تاریخی از یک بنا
  - دو متن درباره تعمیر گنبد امام رضا علیه السلام پس از زلزله سال ۱۰۸۴ در خراسان
  - قصیده‌ای در ستایش شاه سلیمان صفوی
  - یادداشتی متفاوت درباره امامان از یک متن صوفیانه قرن هشتم نهم هجری
  - دیدن خواب تابوت به چه معناست؟
  - حاج محمد کریم خان رهبر شیخیه، تلگراف و هیپنوتیزم
  - گزارش حمله یوسف خان کاشغری به استرآباد، زلزله شدید در بابل و چند حکایت دیگر در سال ۱۲۲۲
  - یافت شدن یک کاشی در رود آور همدان در سال ۱۲۹۲
  - ماده تاریخ کشف امریکا

**کلیدواژه:** نسخه خوانی، نسخه خطی، خوانش متون.

## Skimming Manuscripts (5)

**By:** Rasool Ja'fariān

**Abstract:** In the form of the fifth article of a series of publications titled "Skimming Manuscripts", the author has scrutinized the texts of several manuscripts. These texts are as follow:

- The dominance of Greek natural philosophy on Muslim practical morality
- Writing an Astronomical Newspaper for Tughrul: Mokhtasarnāme (Brief Description)
- An Anecdote from Kāshif al-Ghatā on a beggar from Samarra and what happened to him
- A chronogram of a historical building
- Two texts on repairing the dome of Imam Reza (AS) after the earthquake of 1084 in Khorasan
- An ode paid as a tribute to the Safavid Shah Suleiman
- A different note about the Imams from a Sufi text of the eighth /ninth century AH
- What is the meaning of seeing a coffin in the dream?
- Hajj Mohammad Karimkhān, leader of Shaikhie, telegraph and hypnosis
- Report of Yusuf Khan Kashgari's attack to Eštarābād, severe earthquake in Bābol and several other stories in 1222
- Discovery of a tile in Roodāvar of Hamedān in 1292
- The chronogram of discovery of America

**Key words:** skimming manuscripts, manuscript, reading texts

## قراءات في المخطوطات (۵)

رسول جعفریان

يقدم الكاتب في المقال الحالي - وهو الخامس ضمن سلسلة مقالاته عن قراءات المخطوطات - بحثاً في نصوص بعض النسخ، وهذه النصوص هي التالية:

- سيطرة الفلسفة الطبيعية اليونانية على الأخلاق العملية للمسلمين.
  - تدوين التقويم النجمي إلى طغرل: الخلاصة.
  - حكاية من كاشف الغطاء عن المتسول السامرائي وعاقبته.
  - تأريخ أحد الأبنية بالحروف الأبجدية.
  - نصان حول تعمير قببة الإمام الرضا عليه الرضا بعد الزلزال الذي ضرب خراسان سنة ۱۰۸۴.
  - قصيدة في مدح الشاه سليمان الصفوي.
  - خواطر مختلفة عن الأئمة من أحد النصوص الصوفية في القرن الثامن الهجري.
  - ماذا تعني رؤية تابوت في المنام؟
  - الحاج محمد كريم خان زعيم الشيخية، البرقية والتنويم.
  - تقرير عن هجوم يوسف خان كاشغري على استرآباد، الزلزلة القوية في بابل، وبعض الحكايات الأخرى في سنة ۱۲۲۲.
  - اكتشاف إحدى قطع الكاشي في رودآور همدان سنة ۱۲۹۲.
  - تاريخ اكتشاف القارة الأمريكية بالحروف الأبجدية.
- المفردات الأساسية: قراءة النسخ، المخطوطات، قراءة النصوص.

## نسخه خوانی (۵)

رسول جعفریان

### سیطره فلسفه طبیعی یونانی بر اخلاق عملی مسلمانی

در باب علم در ایران، همواره اشاره کرده‌ام نوعی چارچوب یا پارادایم در علم مسلمانی و ایرانی شکل گرفته که ریشه در اندیشه‌های یونانی، دینی - اسلامی و ایرانی و هندی قدیم به علاوه کنکاش‌های کندی و فارابی و رازی و دیگران داشت. این زنجیره همه علوم را از فلسفه اولی گرفته تا طبیعیات به هم متصل می‌کرد. ریاضیات خالص از این مسیر جدا بود، اما هیئت و نجوم که تلفیقی از ریاضیات و جهان‌شناسی بود، در آن چارچوب و زنجیره قرار داشت، آن هم بسیار شگفت. حالا تصویر کنید، خواجه عالم، نصیرالدین طوسی می‌خواهد اخلاق ناصری بنویسد. حوزه اخلاق از عقل عملی است که همان عقل است، اما متعلق آن، نه نظر، بلکه جنبه‌های عملی زندگی، مانند سیاست مدن و تدبیر منزل و از جمله همین اخلاق سیاسی است. سیطره آن زنجیره یا پارادایم با هسته‌های مرکزی دانش فلسفی و طبیعی یونانی در اینجا هم حکومت می‌کند. اصلاً شاید همین اخلاق هم (به جای دین) از همان جا، یعنی یونان آمده؛ زیرا سایه همان انسجام و چارچوب بالای سر آن است. به هر حال چه از آنجا آمده باشد و چه خواجه یا نسل پیش از آن این مطالب را زیر سایه آن چارچوب ساخته باشند، نوشته او شاهد است بر اینکه چطور دانش طبیعی یونانی در حوزه اخلاق سیاسی حکومت می‌کند. خواجه از چهار طبقه در میان مردم سخن می‌گوید و آنها را آب و آتش و هوا و خاک می‌داند. این چهار طایفه عبارتند از:

اهل قلم و اصحاب علوم که «به مثابه آب‌اند در طبایع»

اهل شمشیر و حارسان دولت که «به جای آتش اندر طبایع»

اهل معامله و تجاره به منزله «هوا اندر طبایع»

اهل زراعت و کشاورزان که به منزل «خاک‌اند اندر طبایع».

بدین ترتیب این چنین دانش طبیعی و فیزیک یونانی با اخلاق که اساساً نزدیک‌ترین رابطه را باید با آموزش‌های دینی داشته باشد پیوند می‌خورد. طبیعی است که ارزش و وظایف این طبقات هم در همین چارچوب تعریف می‌شود. حالا عبارت زیر را بنگرید:

شرط اول در معدلت آن بود که اصناف خلق را با یکدیگر متکافی دارد که همچنان امرجه معتدله، [که] به تکافی چهار عنصر حاصل آید، اجتماعات معتدله نیز به تکافی چهار صنف صورت بندد.

اول اهل قلم یعنی اصحاب علوم و فقها و فضلا و قضات و مهندسان و کتاب و اطبا و منجمان و شعرا، و آنچه در تحت اینها مندرج است که اینها به مثابه آب‌اند در طبایع.

دوم اهل شمشیر مانند مقاتلان و مجاهدان و غازیان و اهل ثغور و سرحدات، و ارباب باس و شجاعت و اعوان ملک و حارسان دولت که نظام عالم به توسط ایشان بود، و آنان به جای آتش‌اند در طبایع.

سوم اهل معامله چون تجار که بضاعات از افقی به افقی، و چون محترفه و ارباب صناعات که معیشت نوع بی‌تعاون ایشان ممتنع بود، و ایشان به منزله هوا در طبایع هستند.

چهارم اهل مزارعه مثل بزرگان و دهقانان و اهل حرث و فلاح که اقوات جماعت مرتب دارند، و بقای اشخاص بی‌مدد ایشان محال بود، و ایشان به جای خاک‌اند در طبایع.

## نگارش روزنامه نجومی برای طغزل: مختصرنامه

ابومعشر گوید: طغزل (م ۴۵۵) از وی خواست «روزنامه» برای او بنگارد و چنان که از متن می‌آید، مقصودش نوشتن رابطه وقت نجومی با نیک و بد اعمال زندگی است. اینکه ساعت زحل یا شمس یا قمر مناسب انجام چه کارهایی و پرهیز از چه کارهایی است. نیز اشاره به خصوصیات کودکی که در این وقت خاص به دنیا می‌آید. نسخه اندک بود و سریع تایپ کردم. وقت دیگری باید تحقیق کرد. بسا درباره آن مطالب زیادی گفته و نوشته شده باشد. عجالتاً این رساله کوچک، رشته دخالت منجمان در امور شاهان به روشنی نشان می‌دهد و در خدمت بودن این دانش را با امور نامربوط به علم در کهن‌ترین اعصار اسلامی. وی متن مختصری نوشته و نامش را «مختصرنامه» گذاشته و جدولی نیز برای آن تنظیم کرده است.

خواجه ابومعشر چنین می‌گوید که در روزگار سلطان طغزل، روزی سلطان فیلسوفان را از دیار خراسان جمع کرده و فرموده که از بهر من روزنامه استخراج باید کردن که به فهم نزدیک باشد، و مرا هر ساعت را از کسی سؤال نباید کردن. به همان روز این روزنامه را به جهت او تصنیف کردم و نزد سلطان بردم. نوازش بسیار کرد و این نسخه را مختصرنامه نام نهادم، و بالله العون والتوفیق.

[زحل:] چون ساعت به زحل رسد، نیک باشد کدخدایی و کاریز و جوی‌کندن، و نهال‌نشانیدن، و امانت‌نهادن، و کارهای نهانی و طلسمات ساختن، و بیع و شرا کردن؛ هر فرزندی را که درین وقت به وجود آید، دراز عمر باشد، و از متاع دنیاوی بهره‌مند گردد. نشاید تزویج و مشاهدت و سفرو فصد و حجامت و معالجه بیمار و دیدار ملوک و آلت حرب و جامه نوبریدن و پوشیدن، و الله اعلم.

مشتی: چون ساعت به مشتی رسد، نیک بود تزویج و مصاهرت و طلب حاجت و سفر، و دیدن ملوک و امرا و کارهای بزرگ، و ابتداء امور، و جامه نوبریدن و پوشیدن، و بیع و شرا و فصد و حجامت کردن، و از شر شیطان نشاید کارهای نهانی و آلت حرب خریدن و فسق و فساد کردن.

مریخ: چون ساعت به مریخ رسد، نیک باشد عدل و احسان و آلت جنگ و طلسم ساختن و فصد و حجامت و نشاط کردن. هر فرزندی که درین وقت بوجود آید، حریص باشد بر مال خلق و خون‌ریز باشد؛ نشاید دیدار ملوک و سلاطین و اکابر و طلب حاجت و سفرو عمارت و جامه نور بریدن و پوشیدن.

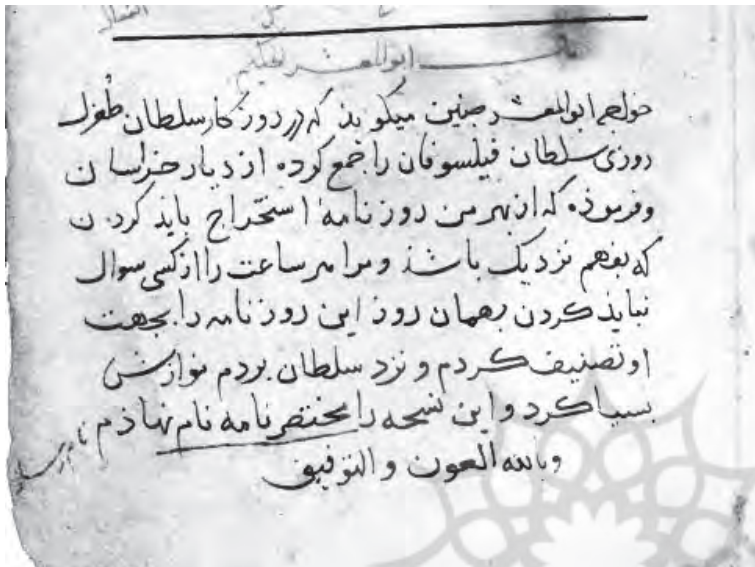
شمس: چون ساعت به آفتاب رسد، نیک بود سعی کردن و ابتدای کارهای معظم، و جامه نور بریدن و پوشیدن، و تزویج و طلب الفت. هر فرزندی که درین وقت بوجود آید، عالم و دانا و نیک‌بخت و خوش خلق و محسن و متدین و صالح باشد.

زهره: چون ساعت به زهره رسد، نیک بود تزویج و مصاهرت و طلسم و الفت و دیدار زنان و خواجگان، و اسباب کدخدایی و نشاط و لهو و فصد و حجامت و مصالحت و داد و خوردنی و آرایش باغ و بستان کردن، و جامه نوبریدن و پوشیدن. هر فرزندی که درین وقت به وجود آید، عشرت دوست بود و حریص و خوش دل و دلیر در کارهای عظیم. نشاید به مکتب دادن، و ابتدای کارهای عظیم کردن و نقل سفر کردن.

عطارد: چون ساعت به عطارد رسد، نیک بود انعام کردن، و صدقه به درویش دادن، و کودک به مکتب فرستادن و ابتدای تعلیم علم و دیدار اهل قلم، و حوضی کردن و طلسم بستن و الفت انداختن. هر فرزندی

که درین وقت بوجود آید، عالم و دانا و نیک بخت باشد و نزد مردم عزیز و بزرگوار باشد. نشاید جنگ و عریده و بنیاد کارها ثابت کردن.

قمر: چون ساعت به قمر رسد، نیک بود کدخدایی و زراعت و ابتدای کارهای معظم و کاریز حوض نهادن و بنیاد نهادن، و معاشرت کردن با دوستان در بوستان. هر مولود که درین وقت بوجود آید حریص بود و خوش دل و معاشرت دوست، به نزد خلق عزیز و محترم باشد. نشاید کارهای نهانی کردن و افسون و طلسمات ساختن و ابتدای علم.



## حکایتی از کاشف الغطاء درباره گدای سامراء و عاقبت وی

شیخ جلیل شیخ محمد جعفر نجفی (قدس سره الزکی) در سفری که برای زیارت عسکرین (علیهما السلام) و سرداب مقدس به سرّمن رأی مشرف می شدیم، با جناب ایشان همسفر بودیم. روزی حکایت کرد که مرا در سرّمن رأی آشنایی بود، از اهل آنجا که هرگاه به زیارت آمدی، بخانه او رفتی. وقتی آمدم، آن شخص را رنجور و نحیف و زار مریض دیدم که مشرف به موت بود. از سبب ناخوشی استفسار کردم. گفت چندی قبل از این قافله ای از تبریز به جهت زیارت به اینجا مشرف شدند، و من چنانچه عادت خدام این قباب و اهل سرّمن رأی هست، به ملاحظه قافله رفتم که مشتری به جهت خود گرفته و استادی آن را در زیارت کرده، از او منتفع شوم. در میان قافله جوانی را دیدم در زئی ارباب صلاح و نیکان. در نهایت صفا و طراوت با جامه های نیکو، برخاست و به کنار دجله رفت و غسلی بجا آورد و جامه های تازه پوشیده، و در نهایت خضوع و خشوع روانه روضه مقدسه شد. با خود گفتم، از این می توان بسیار منتفع شد. پس دنباله او را گرفته رفتم، دیدم داخل صحن مقدس عسکرین شد، و در در رواق ایستاده، کتابی در دست دارد، مشغول خواندن دعای اذن دخول شد، و در غایت آنچه از خضوع که متصور و اشک از دو چشم او به زمین جاری است نزد او آمده، گوشه ردای او را گرفته گفتم، به خواهم به جهت تو زیارت نامه بخوانم. او دست به

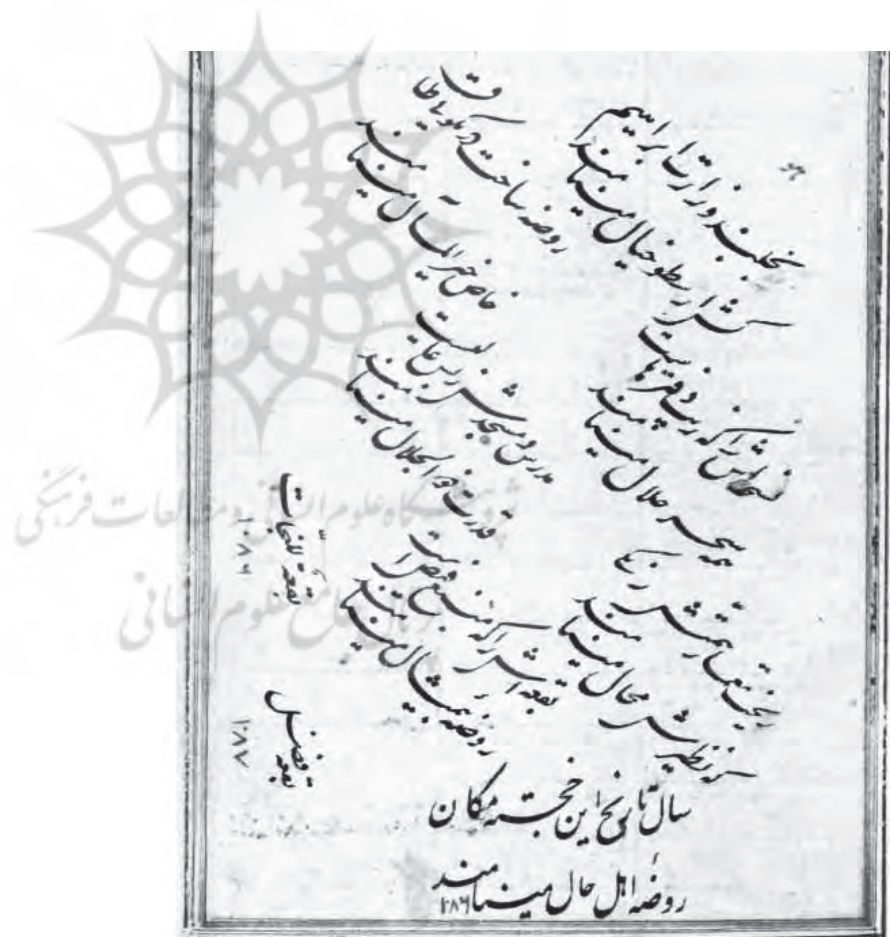
کیسه کرده، یک دانه اشرفی به کف من گذاره، اشاره کرد که برو و ترا با من رجوعی نباشد. من که چند روز استادی می‌کردم، به ده یک این شاکر بودم، آن را گرفته قدری راه رفتم و طمع مرا بر آن داشت که باز از آن اخذ کنم. برگشتم دیدم در غایت خضوع و گریه مشغول دعای اذن دخول است. باز مزاحم او شده، گفتم باید من ترا تعلیم زیارت دهم. این دفعه نیم اشرفی به من داده و اشاره کرد که به من رجوع نداشته باش و برو. من رفتم و با خود گفتم نیکو شکاری بدست آمده، باز مراجعت کردم. در عین خضوع، باز او را گفتم کتاب را بگذار، و البته من باید به جهت تو زیارت نامه بخوانم و ردای او را کشیدم. این دفعه نیز یک عدد ریال به من داده، و مشغول دعا شد. من رفته باز طمع مرا بر معاودت داشته، مراجعت کردم و همان مطلب را تکرار کردم. این دفعه کتاب را در بغل گذارده و خضوع قلب او تمام شده، بیرون آمد. من از کرده خود پشیمان شدم، و به نزد او آمدم، و گفتم برگرد و زیارت کن به هر نوع که می‌خواهی، و مرا با تو کاری نیست. گریه کنان گفتم: مرا حال زیارتی نماند و رفت. من بسیار خود را ملامت کرده مراجعت نمودم. از در خانه داخل فضا شدم. سه نفر بلب بام خانه من محاذی در خانه رو به ایستاده‌اند. آن که در میان بود، جوان تربود و کمانی در دست داشت، تیر در کمان نهاده و به من گفت چرا زائر ما را از ما بازداشتی! و کمان راز کشیده، ناگاه سینه من سوخت، و آن سه نفر غایب شدند و سوزش سینه من به تدریج اشتداد کرده، بعد از دو روز مجروح شد، و به تدریج جراحی آن پهن شده، اکنون تمام سینه مرا فرو گرفته و سینه خود را گشود، دیدم سینه اش پوسیده بود، و دو سه روزی نگذشت که آن شخص بمرد.

شده بیرون آمد من از کرده عفو پشیمان شدم و بزود  
 او آمدم گفتم برگرد و زیارت کن به هر نوع که می‌خواهی  
 و مرا با تو کاری نیست گریه کنان گفتم: مرا حال  
 زیارتی نماند و رفت من بسیار خود را ملامت  
 کرده مراجعت نمودم از در خانه داخل فضا شدم  
 سه نفر بلب بام خانه من محاذی در خانه رو به ایستاده  
 بودند جوان تربود و کمانی در دست داشت تیر در کمان  
 نهاده و به من گفت چرا زائر ما را از ما بازداشتی و کمان  
 راز کشیده ناگاه سینه من سوخت و سوزش سینه من  
 به تدریج اشتداد کرده بعد از دو روز مجروح شد و تدریج  
 جراحی آن پهن شده اکنون تمام سینه مرا فرو گرفته  
 و سینه خود را گشود دیدم مجموع سینه اش پوسیده  
 بود و دو سه روزی نگذشت که آن شخص بمرد

## ماده تاریخی از یک بنا

ماده تاریخی زیر در نسخه شماره ۳۶۹ در میان کتاب، در صفحه‌ای درج شده بود که عیناً نقل می‌کنم.

نخلبند وزارت ابراهیم	کش ارسطو خیال می‌نامند
نسخه‌اش را که زیب دفترهاست	همه سحر حلال می‌نامند
روضه‌ای ساخت در مکویی طاق!	خاص خیر المآل می‌نامند
ریخت معمار همتش رنگی	که نظیرش محال می‌نامند
مدرس و مسجدش زبس عالیست	قدرت ذوالجلال می‌نامند
بقعه‌اش را که منبع فیض است	روضه‌ای بی‌مثال می‌نامند
سال تاریخ این خجسته مکان	روضه اهل حال می‌نامند ۱۰۸۶
بقعه فضل ۱۰۸۷	بقعة للنجات ۱۰۸۶



## دو متن درباره تعمیر گنبد امام رضا علیه السلام پس از زلزله سال ۱۰۸۴ در خراسان

چند سال قبل یا بهتر بگوییم ۱۳۸۹ در نسخه‌ای یافتیم که پس از زلزله سال ۱۰۸۴ در خراسان و آسیب دیدن گنبد امام رضا (ع) و کار تعمیری که به دستور شاه سلیمان انجام شد، آقا حسین خوانساری کتیبه آن را انشاء کرد و همان نوشته شد که تا الان هم هست. آن مقاله‌چ که آن وقت در سایت کتابخانه مجلس شاید وبلاگم هم بود، این است که خواهد آمد. اما پیشاپیش بگویم که دیشب قصیده‌ای در این باره دیدم، بسیار زیبا که ضمن ستایش شاه سلیمان، داستان زلزله و تخریب گنبد را گفته و ماده تاریخی برای آن گفته است.

### متن اول:

متنی که در ادامه می‌آید، انشای استاد و فقیه و ادیب برجسته عصر صفوی مرحوم آقا حسین خوانساری (م ۱۰۹۸) است که در آغاز این متن، نام وی به اشتباه آقا حسین خراسانی آمده و علی‌الاصول باید تصحیفی (تبدیل خوانساری به خراسانی) در آن صورت گرفته باشد. این متن برای کتابت در اطراف گنبد مطهر امام رضا (علیه السلام) نوشته شده و در ادامه کارهایی است که در زمان شاه سلیمان صفوی (م ۱۱۰۵) برای بازسازی حرم مطهر امام رضا (علیه السلام) انجام شده است.

آقا حسین خوانساری (م ۱۰۹۸) که علاوه بر جنبه‌های علمی و دینی، در نگارش متن‌های ادبی و به‌طور کل در دانش انشاء ید طولایی داشت، این متن را به احتمال زیاد به درخواست شاه یا تولیت مشهد تهیه کرده است.

درباره این متن کوتاه چندین نکته را باید یادآور شد:

۱. تعمیرات دوره شاه سلیمان در حرم مطهر به دنبال زلزله‌ای است که در سال ۱۰۸۴ در مشهد آمد که طی آن ویرانی به حرم مطهر آسیب رساند. این نکته در همین کتیبه آمده است. آقای عطاردی (تاریخ آستان قدس: ج ۱، ص ۱۵۹ (تهران، ۱۳۷۱ ش) نوشته است: در بالای دری که از دارالسیاده وارد دارالحفاظ می‌شوند، اشعاری هست که از آن معلوم می‌گردد که در سال ۱۰۸۴ زلزله‌ای شدید در مشهد مقدس آمده و گنبد مطهر از آن آسیب دیده است.

۲. نکته دیگر آن است که تعمیرات آستان قدس تقریباً از دوره شاه عباس تا دوره شاه سلیمان چندان جدی نبوده و باز هم این نکته‌ای است که از همین کتیبه - البته متن اصلی نه آنچه اکنون برجای مانده - استفاده می‌شود.

۳. نکته دیگری که در متن اصلی کتیبه آمده اشاره خوانساری به سفری است که شاه عباس اول از اصفهان به مشهد در سال ۱۰۱۰ پیاده طی کرد. این یادداشت گواه آن است که داستان مزبور در اذهان و خاطر مردم باقی بوده است.

۴. باید افزود که متن یادشده همچنان در حرم مطهر باقی مانده، اما گویا از همان آغاز تلخیص شده و جملاتی از آن حذف شده است. مطالب حذف شده، بخشی مربوط به القاب و فضایل شاه سلیمان و بخشی هم شامل اطلاعاتی است که آقا حسین درباره شاه عباس اول به دست داده است. احتمال آن



می‌رود که این تلخیص از آن روی صورت گرفته تا جای کمتری بگیرد. به هر حال مقایسه این دو متن جالب خواهد بود.

۵. این کتیبه به خط محمدرضا امامی است و در چهار ترنج نوشته شده و در اطراف گنبد نصب شده است. شگفت آنکه اعتماد السلطنه از این نکته آگاهی داشته است که این متن از آقا حسین خوانساری بوده است. وی در مطلع الشمس نوشته است: عبارت کتیبه ترنج به انشای علامه اجل آقا حسین خوانساری (قدس سره) می‌باشد که در معقول و منقول از مشاهیر فحول آن عصر به شمار می‌آمد. (عزیزانی که می‌خواهند دو متن را با همدیگر مقایسه کنند، مراجعه فرمایند به: تاریخ آستان قدس رضوی: ج ۱، ص ۱۳۸ - ۱۳۹)

۶. این یادداشت در پایان نسخه‌ای از کتاب خزانه الخيال محمد مؤمن شیرازی آمده است که به شماره ۱۳۶۸۲ در کتابخانه مجلس شورای اسلامی نگهداری می‌شود. طبعاً ارتباطی با کتاب خزانه الخيال که در سال ۱۳۵۲ به کوشش آیت الله مرعشی در قم (بصیرتی) چاپ شد ندارد و تنها به صورت یک یادداشت در پایان نسخه روی برگه جدا نوشته شده است.

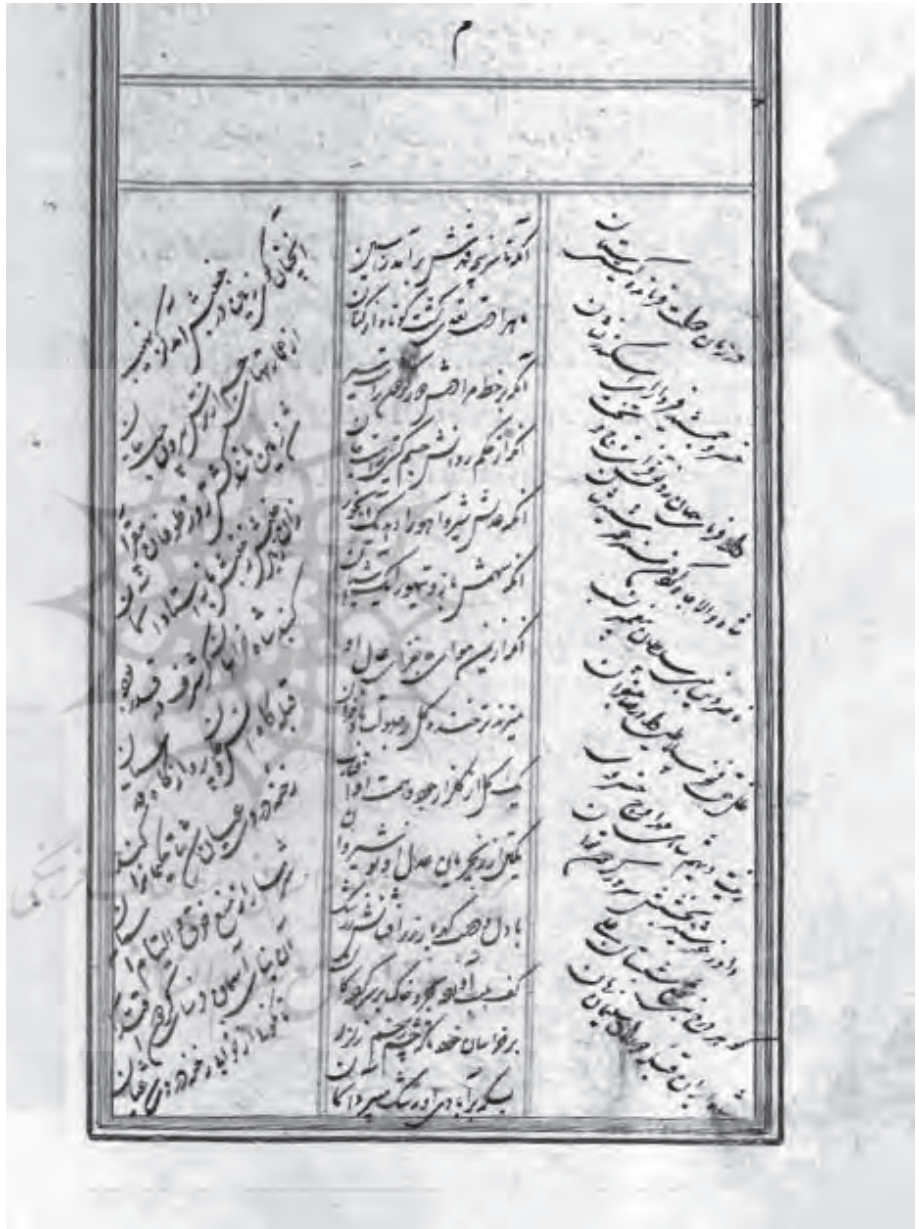
#### من کلام الفاضل المحقق آقا حسین خوانساری لکنتیة القبة الرضویة

من میامن منن الله ذی المواهب، الذی زین سماء الدنیا بزینه الکواکب، ورضع هذه القباب العلی بدر الدراری الثواب ان استسعد السلطان الاعدل والخاقان الافخم الاکرم اشرف خواقین الارض حسبا و نسبا، واکرم سلاطین البسط ذی الطول والعرض خلقا وادبا، غصن الدوحة الکریمة النبویة و فرع الشجرة المبارکة الموسویة، باسط بساط العدل والاحسان، ماحی رسوم الجور والطغیان، مروج مذهب اجداده الائمة المعصومین، محیی مراسم آبائه الطیبین الطاهرین، السلطان بن السلطان بن السلطان، ابوالمظفر السلطان شاه سلیمان الحسینی الصفوی بهادرخان - لازل تراب أعتابه العلیة معقرا لجباه السلاطین وملثما لشفاء الخواقین الکرام الی یوم القیامة أم بتعمیر هذه القبة العرشية المملکوتية التی لایزال تنزل الیها الملائكة المقربون و یضعون أجنحتهم تحت اقدام الزائرین و به یفتخرون و تکرّم بتذیبها وتنزیها وتشرف بتجدیدها وتحسینها لَمَا تطوّق الیها الانکسار وسقطت لبناتها الذهبية و ذهب الی السماء الغبار لیکنتحل به أحداق المحققین بعرض الملك الجبار بسبب الزلزة العظيمة التی وقعت بهذه البلدة الکریمة سنة أربع وثمانین وألف بعد ما زینها و جددھا جده الاعلی الامجد، السلطان الاکرم الاسعد، والخاقان الافخم الاوحد، قاسم ظهور القیاصرة و کاسر جیود الجبابرة الذی کان عنه أحسن المدائح و أحبّ الالقاب أن یمدحوه بتراب عتبة أبی تراب و یصفوه بکلب سُدّة ذلك الجناب المستطاب أبوالمظفر شاه عباس الحسینی بهادرخان أنارالله تعالی برهانه و جعل أعلى غرفات الجنان مکانه، غب ما أنعم الله علیه ووقفه للمجىء ماشیا علی قدمیه من دار السلطنة اصفهان صانها الله عن الحدثن الی هذه الحرم المحترم النبوی والمشهد المقدس الرضوی الذی هو روضة من ریاض الجنان علی مشرفه شرائف صلوات الله الرحمن سنة عشر وألف وکان هذا التجدید الجدید سنة خمس وثمانین وألف من الهجرة النبویة المصطفویة علی مهاجرها وآله ألف صلاة و تحیة.

متن دوم و در واقع قصیده‌ای که درباره تعمیر گنبد امام رضا (ع) در زلزله سال ۱۰۸۴ سروده شده و مربوط به سال ۱۰۸۵ و ۱۰۸۶ است. نمی‌دانم شاعر آن کیست، شاید یکی از همین شعرا معروف، اما عجالتاً در نسخه شماره ۳۶۹ مجلس برگ‌های ۱۴۱ و ۱۴۲ آمده است. در ادامه قصیده‌ای هم در ستایش شاه سلیمان است که علی‌القاعده باید از همان شاعر باشد. اما بخش اول که درباره گنبد است:

خسرو جمشید فرد آرای اسکندر نشان  
 شاه والا جاه گردون مسند خورشیدشان  
 ظل حق فخر سلاطین داور صاحبقران  
 داور خورشید بخشش سرور گردون توان  
 شاه ایران قبله دوران سلیمان زمان  
 ماه رادست تعدی گشت کوتاه از کتان  
 آنکه از حکم روانش جسم گیتی راست جان  
 آنکه سهمش باز و تیهورا یک آشیان  
 میزند ترخنده گل بر صولت باد خزان  
 یک تن از زنجیریان عدل او نوشیروان  
 کف به لب آورده بحرو خاک بر سر کرده کان  
 بس که بر آبادی اورشک می برد آسمان  
 از عمارت های جم از ترس بیرون جست جان  
 زان زمین جنبش ز جنبش باز استاد آسمان  
 قبله گاه انس و جان پروازگاه قدسیان  
 شرمسار از منع خرق و التیام آسمان  
 تا نگوئی از خرابی رخنه در وی شد عیان  
 گنبدش از خنده دندان نما بر آسمان  
 کای ز بام قدردم اول پایه ای از نردبان  
 از طریق پایه نشناسی سخن بیجا مران  
 قدسیان پزند گردش، چون مگس بر گرد خوان  
 پربه قندیل مه و مهر و چراغ اختران  
 چون فروغ شمع در روز دَرَفشان بی نشان  
 فرش نومی افکنند بال ملائک هر زمان  
 می رباید ابلق رفعت ز فرق فرقدان  
 نام خود را کمترین خادمان آستان  
 این تبار آن فریدون حشمت جمشید شان  
 شد فروزان یاسمین عارضش چون ارغوان  
 گشت فرمان قضا جریان، به تعمیرش روان  
 تازه شد مرغان باغ قدس را باز آستان  
 خواست تاریخی که در آفاق ماند جاودان  
 گشته از هر مصرع آن بیت تاریخی عیان  
 بی کم و بیش از ولایات امام انس و جان  
 نوشد از سعی سلیمان کعبه کرویان [۱۰۸۵]  
 گفت گنبد شد تمام از داد سلطان جهان [۱۰۸۶]  
 تا کند شاه خراسان با اجابت همقران  
 تا بود سیمین نطق کهکشانش گوهرفشان  
 کهکشانش بادش نطق خادمان آستان

در زمان دولت فرمانده گیتی ستان  
 داد فرمای جهان رونق فزای تاج و تخت  
 ناصر دین نبی، سلطان پیغمبر نسب  
 زینت دیهیم شاهی مهر اوج خسروی  
 گوهر دُرَج نبی شمع شبستان علی  
 آنکه تا سر پینجه قهرش بر آمد ز آستین  
 آنکه بر خط مرادش دور گردون راست تیر  
 آنکه عدلش شیرو آهورا دهد یک آبخور  
 آنکه از یمن هوای جان فزای عدل او  
 یک گل از گلزار جود و همت او آفتاب  
 بادل و دست گهربار زرافشان ز رشک  
 بر خراسان خورده ناگه چشم زخم زلزله  
 آن چنان گوی زمین در جنبش آمد کز نهیب  
 شد زمین مانند کشتی روز طوفان بی قرار  
 گنبد شاه خراسان کز شرف در قدر بود  
 رخنه ای در وی عیان شد تا حکیمان را کند  
 آن بنای آسمان فرسای گردون اقتدار  
 از فضولی با جنابش دعوی رفعت چو کرد  
 لب به تأویلش ز هم بگشاد و گفتش از غضب  
 حدّ خود را باز دان وز اوج خود بالا مپر  
 روضه شاه خراسان است اینجا کز شرف  
 اندرین حضرت که نورش طور را سوزد، مَناز  
 پیش ازین قندیل زرین مست نور آفتاب  
 زیر پای زایر این روضه بهر افتخار  
 شاه ایران قبله دوران که تاجش از شرف  
 از سراخلاص و صدق اینجا نویسد از ادب  
 می کند صد ره به از اول بتوفیق اله  
 این خبر چون عرض شد بر شاه گردون اقتدار  
 در زمان از موقف حکم شهنشاهی بصدق  
 شد به اندک مدّتی آن گنبد عالی تمام  
 بهر اتمام و بنای او شریف از پیر عقل  
 بیتی آمد بر زبان خامه از اسرار غیب  
 مصرع اول در اتمام، و دوم بهر بنا  
 گرز ابراهیم نوشد کعبه اهل زمین [۱۰۸۶]  
 چون قلم برداشت باز از بهر تاریخ سیم  
 می کنم اکنون پس از تاریخ ختم اندر دعا  
 تا بنات النعش منشور است و پروین منتظم  
 نظم و نثر نکته سنجان باد مدح ذات شاه



## قصیده در ستایش شاه سلیمان صفوی

قیصر به پیش اسب تو چون هندوان دوان  
بر درگهت گرفته مه از چاکران کران  
گردیده چرخ پیرز بخت جوان جوان  
شسته زآب مدح تو هر مرزبان زبان  
در عهد تو نداده کس از بد نشان نشان  
از خشم چاکران تو جسته زمان زمان  
با خنجر تو زاده فلک تو آمان آمان  
در بحر کرده وصف تو مرغابیان بیان  
سردر کمند آوردش کهکشانشان  
بهرام در فلک شده از حاجبان جبان  
شاید اگر شود ز تو هر قهرمان رمان  
بخشی بجسم فتح ز حکم روان روان  
در زیر نعل اسب کمندافکنان کنان  
گردد چورگ کمند به روئین تنان تنان  
زان ماهتاب درج قوی شوکتان کتان  
از طعن نیزهات رود از طاعنان عنان  
خصم از برش چو برگ ز باد خزان خزان  
در حضرتت نبوده کس از بد گمان گمان  
دارند دشمنان تو از غازیان زیان  
آرند با جناب تو آش سرکشان کشان  
دور سپهر رفته چو فرمانبران بران  
بگشای ران همت و هندوستان ستان  
خاقان و قیصر از چه شمار کیان کیان  
وی بسته هیبت تو ز فرمان دهان دهان  
بر رای روشنت نبود مبهم آن همان  
سازد زبان تیغ تو آش ملزم آن زمان  
هر شه که چید پیش تو چون کودکان دکان  
گردند با هزار ادب خسروان روان  
بنهفته از نهیب تهمت تنان تنان  
برزد بهم شکوه تو آدابشان نشان

ای در رکاب تو عدل انوشیروان روان  
در مجلس نشسته سپهر وزیر وزیر  
در عهد تو که کرد ابد زو دوام وام  
جسته ز ابر جود تو هر تاج بخش بخش  
از عدل تو نکند خزان از درخت رخت  
از شرم منشیان تو گشته ستیر تیر  
با تیغ زهر دار تو از یک شمار مار  
در کوه خوانده مدح ترا با سرود رود  
گر بردت سپهر زند از خلاف لاف  
با چرخ گفته خشم تو روز نبرد برد  
در پیش خشم شیر ندارد گوزن وزن  
روزی که در عدو فکنی چون نشور شور  
گردد ز هول لشکر گردون شکوه کوه  
گردد گران به شبت سپهر از غبار بار  
گیرد ز ماه سر علمت ماهتاب تاب  
تیرت ز دشمنان گذرد در مصاف صاف  
رخشت زند بگرد زمین همچو چرخ چرخ  
بر درگهت نیافته بی اعتبار بار  
کی می برد ز مایه بغض حسود سود  
هر شه که با تو دم زند از افتخار خار  
فرمان تو که داد جهان را بداد داد  
تا گرددت به لشکر با احترام رام  
پیش! کز نهیب نگیرد حسام سام  
ای یافته ز جود تو هر بینوا نوا  
راز سپهر را که نکرد است فهم فهم  
عذر عدوی جاه ترا گر خرد خرد  
شد صعوه که بال کند پیش باز باز  
هر جا ز گرد رزم تو ریزد نسیم نسیم  
در پیش حمله ات که بود کم ز زال زال  
از حمله تو باد ز شاهان ربود بود

در رزم و بزم نیست ترا در دیار یار  
 با تیغ تو که شد ز نقش! با فروروز  
 رای تو گرزند پی تسخیر رأی رأی  
 عزم تو زیرداری پی فتح فرنگ رنگ  
 تا گشته زیرت ابرش گردون خرام رام  
 خصمت به خود زده ز حسد چون چنار نار  
 کرده قضا به خصم تو تیغ ستیز تیز  
 از جود تو ز روی زمین رسم خواست  
 بردرگهت که هست چو عهد شباب باب  
 هر بینوا که داشت بدل خار خار خار  
 ندهد شریف مدحت شه را مداد داد  
 شاهها ازین گهر که ازو برده آب آب  
 زین سان قصیدکش نبود در سخن سخن  
 گویم به مدحت آنچه نیارد کتاب تاب  
 حاجت بحاجتی که مرا گفته نیست نیست  
 عدل تو سایه افکن فرق عباد باد  
 بادت مدام باده و بزم شکار کار  
 جایست فراز تخت جم و کیقباد باد

در جاه نیستند ترا همسران سران  
 بندند با کدام هنر رومیان میان  
 پیلان هند را کند از ساجدان جدان  
 آرند لعبتان فرنگ ارمغان مغان  
 بنهفته نیزهات بتن توسن سنان  
 پیش تو تا قضا شده چون خادمان دمان  
 جسته قدر ز بزم تواز الامان امان  
 نگشاده هیچ جز بدعا طالبان لبان  
 هرگز نبود قبله گه عاجزان جز آن  
 خفته چو گل ز عدل تو در گلستان ستان  
 گر خامه ز آب بحر کند تر زبان زبان  
 کردم ز صیت توبه جهان کاروان روان  
 مویی خلل ندیده کس از نادران در آن  
 گر مفلسی نه بندد ازین مفلسان لسان  
 ای از تو جیب و دامن مدحت گران، گران  
 آفاق گله حفظ تو روز و شبان شبان  
 بسته فلک به پیش تو چون حامیان میان  
 تا بسپری به مهدی صاحب زمان زمان



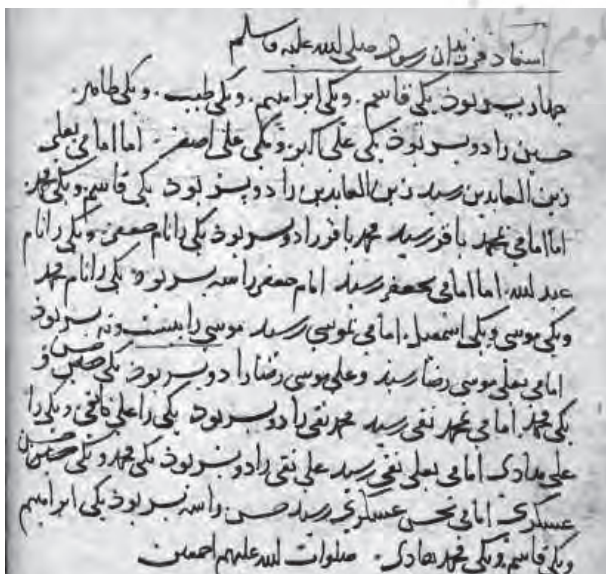
## یادداشتی متفاوت درباره امامان از یک متن صوفیانه قرن هشتم - نهم هجری

یادداشتی در یک مجموعه صوفیانه - با تعدادی رساله و یادداشت درباره موضوعاتی چون مکاشفات و خرقة و خواص سوره‌های قرآنی از قرن هشتم نهم هجری - درباره اولاد رسول الله (ص) و به طور خاص درباره دوازده امام هست که از جهاتی متفاوت است. در این مجموعه (به شماره ۳۲۹۱ دانشگاه تهران) دو تاریخ از سال‌های ۸۱۸ و ۸۳۱ هست که نشان می‌دهد نسخه می‌تواند اندکی پیش از آن تاریخ‌ها هم باشد؛ زیرا این سال‌ها مربوط به تاریخ تولد بوده و محتمل است که بعداً در گوشه‌هایی از نسخه اضافه شده باشد. در یادداشت مورد بحث ما همچنان و طبق معمول این دوره، حرف دال بعد از واو، به صورت ذال ضبط شده است، چیزی که دیگر در قرن دهم به بعد معمول نبود.

عنوان این یادداشت نیم صفحه‌ای «اسناد فرزندان رسول صلی الله علیه و سلم» می‌باشد. چنان‌که ملاحظه می‌شود، به جای اسماء، اسناد آمده و به علاوه «وآله» در آن دیده نمی‌شود. نشانه‌های تسنن صوفیانه در جاهای دیگر این مجموعه هم دیده می‌شود.

در این یادداشت، اولاد رسول (ص) را شمرده و پس از آن به سراغ امام حسین (ع) رفته و از آنجا تا پایان یعنی امام حسن عسکری (ع) و فرزندان ایشان رفته است.

در هر مورد پس از بیان تعداد فرزندان، با تعبیر «امامی» نشان می‌دهد که امامت به کدام فرزند رسیده است. البته این امر استثنائاً درباره فرزندان سه‌گانه امام حسن عسکری نیامده است. در واقع در سطر پایانی نکته متفاوتی هست و آن اینکه نویسنده، سه فرزند برای حسن عسکری برمی‌شمرد و اشاره‌ای هم به اینکه امامی به کدام یک رسیده ندارد. درباره فرزندان امامان هم گرچه نکات درستی هست، اما در کل چندان دقیق نیست. درباره فرزندان امام محمد تقی هم می‌گوید دو فرزند داشت: علی نقی و علی الهادی! چنان‌که اشاره شد، از همه شگفت‌ترین است که برای امام حسن عسکری، سه پسر به نام‌های ابراهیم و قاسم و محمد هادی یاد کرده است. در منابع عمومی و امامی، تنها از امام محمد که ایشان را محمدالمهدی می‌نامند، به عنوان تنها فرزند امام عسکری (ع) یاد شده است.



به روشنی باید گفت این متن نمی‌تواند متعلق به محافل سنتی امامیه باشد. یک فرض این است که متعلق به جریانی مانند حروفیه یا فرقه‌ای مشابه آنها باشد. می‌دانیم که حروفیه در این زمان فعال بوده و فضل الله نعیمی استرآبادی متولد ۷۴۰ و مؤسس این فرقه در سال ۸۰۴ توسط میرانشاه پسر تیمور کشته شده است. این جنبش فعالیت گسترده‌ای در میان استرآباد تا آستارا و نواحی گسترده‌ای در اطراف آنها داشت.

فرض دیگر این است که متن یادشده متعلق به یک نحله صوفی باشد که البته منبع اطلاعات آن هم در این اسناد فرزندان رسول - صلی الله علیه و سلم -

چهار پسر بود. یکی قاسم و یکی ابراهیم و یکی طیب و یکی طاهر حسین را دو پسر بود. یکی علی اکبر و یکی علی اصغر. اما امامی بعلی زین العابدین رسید.

زین العابدین را دو بسر بود. یکی قاسم و یکی محمد. اما امامی بمحمد باقر رسید. محمد باقر را دو بسر بود. یکی را نام جعفر و یکی را نام عبدالله. اما امامی بجعفر رسید. امام جعفر را سه بسر بود. یکی را نام محمد و یکی موسی و یکی اسمعیل. امامی بموسی رسید.

موسی را بیست و نه بسر بود. امامی بعلی موسی رضا رسید و علی موسی رضا را دو بسر بود. یکی حسن و یکی محمد. امامی بمحمد نقی (کذا، = تقی) رسید. محمد نقی (کذا) را دو بسر بود. یکی را علی نقی. دیگر را علی هادی. امامی بعلی نقی رسید. علی نقی را دو بسر بود. یکی محمد و یکی حسن عسکری. امامی بحسن عسکری رسید. حسن را سه بسر بود. یکی ابراهیم و یکی قاسم و یکی محمد هادی. صلوات الله علیهم اجمعین!

## \_\_\_\_\_ دیدن خواب تابوت به چه معناست؟

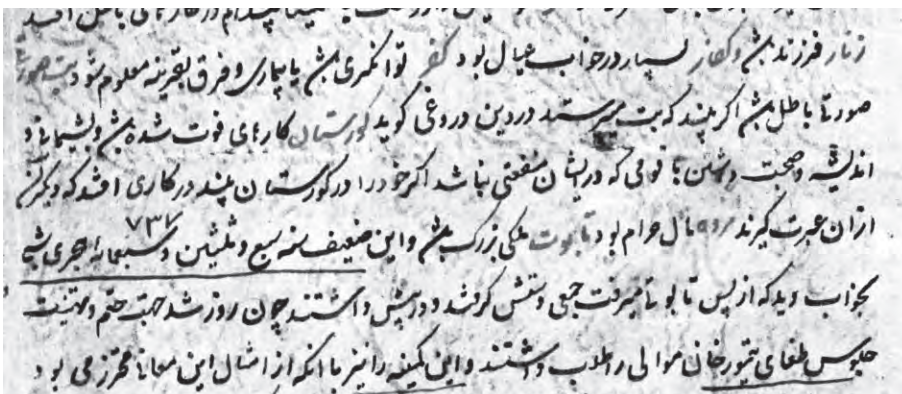
به طور معمول در کتاب های تعبیر خواب و غالباً بر اساس موضوعی یا الفبایی، بحث را چنین تنظیم می کنند که مثلاً فلان شخص، اگر مار یا مرگ یا ... فلان چیز را در خواب ببیند، این چه معنایی دارد. این هم از علوم قدیمه بود که هنوز هم طرفدارانی دارد.

متن زیر یکی از همان نوشته ها و از نفاثس الفنون آملی است که نمونه هایی را بیان می کند. البته این خواب در متن چاپی دیده نشد، در حالی که فایده تاریخی دارد. برخی از نمونه ها چنین است:

زنار: فرزند باشد. کفار: بسیار در خواب عیال بود. گورستان، کارهای فوت شده باشد. مرده: مال حرام باشد. اما نمونه زیر را زیر تابوت نوشته و خوابی و واقعیتی را هم که رخ داده ذیل آن نوشته است:

تابوت: ملکی بزرگ باشد:

و این ضعیف سنه سبع و ثلاثین و سبعمائه (۷۳۷) هجری شبی به خواب دید که از پس تابوتی می رفت. جمعی دستش گرفتند و در پیش داشتند. چون روز شد جهت ختم و تهنیت جلوس طغای تیمورخان موالی را طلب داشتند و این کمینه را نیز با آنکه از امثال این معانی محترز می بود، به حاضر شدن الزام فرمودند و به وقت تهنیت به سیورغامیشی و عاطفت مخصوص گشت.





## صورت کتابت که سادات به پادشاهان نویسند

شاهها دلت نور یقین روشن باد      از عدل توروضه زمین گلشن باد  
از افسر تأیید سرت باد بلند      از حفظ خدا ذات ترا جوشن باد

تا جمشید خورشید هر صبح بر اورنگ فیروزه رنگ سپهر نشسته، به نور جبین، روی زمین را مانند دل اصحاب یقین منور گرداند، و رعایای شهرآستان وجود را از تیره‌گی شب ظلمت سبب نجات داده، به روشنایی روز بهجت اندوز رساند، تخت خلافت و سرافرازی و سربر عدالت و بنده‌نوازی، از فرّ وجود فیاض الجود اعلیٰ حضرت سلیمان منقبت خاقانی - ظلّ سبحانی - غیرت افزای عرصه عالم پاک، و طره‌فزای طارم افلاک باد. فرق همایونش از افسر تاییدات الهی سرافراز و مفتخر، و آوازه عدالت روزافزونی در اطراف ربع مسکون منتشر، و آستان آسمان مقدارش مجتمع خلود الطاف امانی و درگاه سپهر اشتباهش مرجع سالکان طریق سلطنت و کامرانی، بحق محمد خاتم الانبیا و آلہ الاصفیاء.

مخلص طاعت‌گزار و بنده اخلاص آثار که دولت دوجہانی و سعادت جاودانی، در مواظبت دعای دوام شوکت و اقبال ایستادگان پایه سربر حشمت و استقلال می‌داند، بعد از تقدیم لوازم عبودیت و ثنا، معروض رأی اشرف اعلیٰ می‌گرداند که هر چند شرفه قصر جلال سلطانی از آن رفیع تراست که مرغ دل هر شکسته‌بال در هوای فضای آن به بال خیال طیران تواند نمود، و ساحت بارگاه خاقانی از آن وسیع‌تر که به تدبیر اندیشه هراخلاص پیشه به پای هوس فراز و نشیب آن را تواند پیمود، اما تا ذره حقیر، خود را ملحوظ عین عنایت مهر منیر نسازد از شعشعه انوار عیاننش بهره نیابد، تا صدف خذف نشان [خذف سان]، در هوای نیشان، به زبان حال، عرض احوال ننماید، فروغ درّ مکنون بر فضای درون او نتابد.

نبودی ذره را گر نور امید      نگشتی بهره‌ور از نور خورشید  
صدف که عرض حال خود نکردی      که از باران نیشان بهره بردی

بناء علیٰ هذا درین ولاء که حامل عریضه نیاز احرام طواف الکاء [درگاه!] کعبه اشتباه بسته، متوجه بود، بی تأمل، جرأت گستاخی گوهر اخلاص خود را بر طبق عرض نهاده، این عرضه داشت تحریر نمود.

امیدواری آنکه، بندگان عالیحضرت خلافت شعاری، این بی‌ادبی، از کمال اخلاق خسروانه عفو فرمایند، و احیاناً برسال مثال لازم الامتثال ابواب مباهات و افتخار بر روی روزگار این حقیر خاک‌سار بگشایند، و الامر اعلیٰ



## حاج محمد کریمخان رهبر شیخیه، تلگراف و هیپنوتیزم

رساله‌ای در رد برحاجی محمد کریمخان رهبر شیخیه در دست است که کسی از نزدیکان، اما مخالفان وی نوشته و خواسته است از دل حکایات مختلف که غالباً مناظرات و گفتگوهای میان او و دیگران است، مطالبی برخلاف وی نقل کند تا کسانی که او را رکن رابع می‌دانند بفهمند که خبری نیست. سال تألیف این رساله ۱۲۷۵ق است. بنده کاری به انگیزه‌های مذهبی این ماجرا ندارم، اما بخشی از آن مطالب درباره بحث از تلگراف بین حاجی محمد کریمخان و اعتضاد السلطنه است و ثانیاً گفتگویی هم میان میرزا ملکم خان و حاجی محمد کریمخان درباره قدرت بر خواب کردن افراد. نسخه آن به شماره ۳۳۲۵ در کتابخانه مرکزی دانشگاه نگهداری می‌شود.

درباره تلگراف، زمانی که خط تهران تا سلطانیه بوده، حاجی محمد کریمخان که در تهران بوده، از اصل وجود آن که به قول این نویسنده از کرامات و خوارق عادات بوده، استبعاد نکرده و آن را محصول زیبی می‌داند! می‌دانیم که این ماده اصل علم کیمیای قدیم است و تمام آن مطالب شگفت در تغییر مس و جز آن به طلا، بر محور نقش زیبی یا همان جیوه دور می‌زند. در اینجا هم بر اساس همان تصورات، حاجی می‌گوید اصل در این کار، زیرسازین زیبی است.

اما درباره خواب کردن افراد یا همان هیپنوتیزم، گفتگویی میان میرزا ملکم خان و حاجی محمد کریم خان شده و در آنجا حاجی می‌گوید این مسئله با استفاده از قدرت ادعیه و عزائم است. میرزا ملکم خان او را تمسخر کرده که اصولاً فرنگی‌ها که این کار را می‌کنند، به ضروریات دین ما هم باور ندارند چه رسد به عزائم و ادعیه. اما متن مزبور این است:

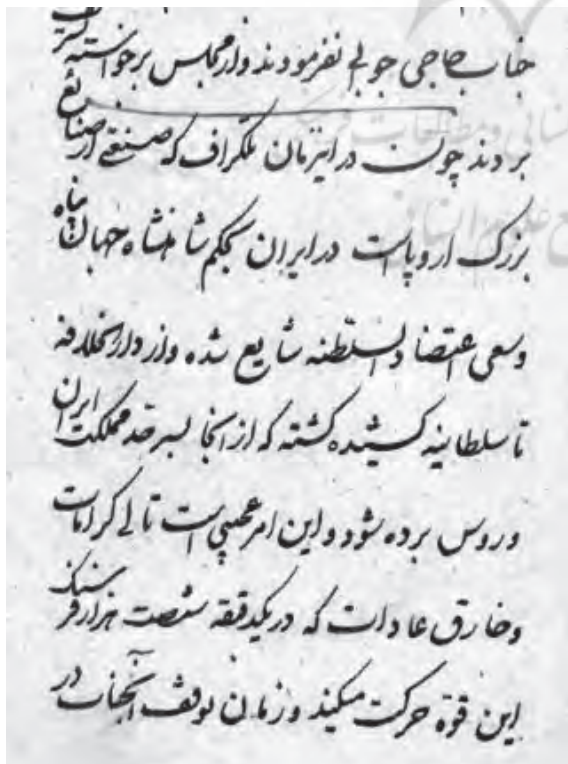
چون در این زمان تلگراف که صنعتی از صنایع بزرگ اروپاست در ایران به حکم شاهنشاه جهان‌پناه و سعی اعتضاد السلطنه شایع شده و از دارالخلافه تا سلطانیه کشیده گشته که از آنجا به سرحد مملکت ایران و روس برده شود، و این امر عجیبی است تالی کرامات و خارق عادات که در یک دقیقه شصت هزار فرسنگ این قوه حرکت می‌کند و زمان توقف آن جناب (حاجی محمد کریمخان) در دارالخلافه ابتدای کشیدن سیم تلگراف بود از دارالخلافه، وقتی اعتضاد السلطنه پیش ایشان استبعاد از این

صنعت می‌کردند، آنجناب چون خود را عالم به هر علمی می‌دانند گفتند: این استبعادی ندارد. هرچه هست زیر سرزیبق است. اعتضاد السلطنه گوید: مانند زیبی از آتش از وی فرار شدم و به اضطراب سکوت اختیار نمودم.

زبان بریده به کنجی نشسته صم بکم  
به از کسی که نباشد زبانش اندر حکم

گویا آنجناب لادری نصف العلم را نخوانده‌اند [یعنی بهتر بود می‌گفت نمی‌دانم و جان همه را راحت می‌کرد].

چنانچه نظیر این حکایت وقتی میرزا ملکم خان پسر میرزا یعقوب خان به خدمت ایشان رفته، از میرزا ملکم خان سؤال از قوه مانی تسیم کرد، و آن قوه‌ای است که شخصی قادر به بعضی از حرکات یدی دیگری را به خواب کند، و مدهوش سازد، میرزا ملکم خان خواست عنوان مطلب نماید، هنوز تمهید مقدمات نکرده آن جناب گفت دانستم، ضرور تقریر نیست. میرزا ملکم خان ساکت شده، آنجناب گفت: در بین حرکات دست عزائم و ادعیه می‌خوانند. میرزا ملکم خان می‌گوید: با خود گفتم، این چه ترهات است. فرنگی که بیشتر از ضروریات ادیان را انکار دارند، عزائم چه می‌دانند. افعال ایشان ملایم این احتمال نیست. با خود گفتم مرا با مباحثه و مناظره چه کار. بدروغ تصدیق کرده بیرون رفتم. (پایان نقل از آن رساله)



## گزارش حمله یوسف خان کاشغری به استرآباد، زلزله شدید در بابل و چند حکایت دیگر در سال ۱۲۲۲

آثار نجومی فواید تاریخی جالبی دارد و مناسبت آن هم برخی از پیشگویی‌ها و ادعای تحقق آن، اشاره به داستان‌هایی درباره اتفاقاتی که که زمان‌های خاص نجومی رخ داده و حتی حکایاتی درباره کشته شدن برخی از افراد یا برپاشدن شماری از جنگ‌ها به مناسبت بعضی از قرانات نجومی و موارد دیگری مشابه اینها است. یکی از نوادگان نادرشاه، در زمان محمدشاه قاجار (۱۲۵۰ - ۱۲۶۴) دو متن منسوب به ارسطورا به فارسی درآورده (نسخه شماره ۳۳۸۶) و ضمن شرح در گوشه و کنار کتاب، اشاراتی به برخی از رویدادها دارد.

نویسنده در یک مورد (ص ۱۵۰) به دلیل دیده شدن ستاره ذوذوآبه در سال ۱۲۲۲ ق که دوازدهمین سال سلطنت فتحعلی شاه است، به چندین حادثه مهم این سال اشاره کرده که مهم ترین آنها حمله ترکمانان [برای صدمین بار] به استرآباد است. اختلاف میان نیروهای دولتی و رفتن محمدولی میرزا که از مشهد به کمک آمده بود، مانع از غلبه آنها بر یوسف کاشغری فرمانده مهاجمان شد. به علاوه خراسان هم وضع آشفته‌ای یافت که تا یکی دو دهه بعد ادامه داشت. نویسنده برخی از لغات و اسامی را به شکل دیگری ضبط کرده، مانند سورتات، ثاری یعنی شهرساری، کاشخری به جای کاشغری و نمونه‌های دیگر که علامت تعجب جلوی آن گذاشتم. گفتم متن این گزارش را اینجا بگذاریم شاید به کار کسی بیاید.

وی در جای دیگری (ص ۱۳۱) گزارشی از سیلی که در باب آمده و این هم به دنبال نوعی قران شش کوب در سنبله بوده، بدست داده، اما سال آن را نوشته است. ابتدا بخش اول را و سپس نکته اخیر درباره سیل بابل یا همان بارفروش را می‌آوریم:

الف) به تاریخ شب چهارشنبه بیستم شهر رجب سنه ۱۲۲۲ هجری مطابق توشقائیل ترکی در عهد دولت با برکت شاهنشاه فلک بارگاه گیتی پناه فتحعلی شاه قاجار - ادام الله تعالی دولته و سلطنته و خلد الله تعالی ملکه و افاض علی العالمین بره و احسانه - ستاره ذوذوآبه در برج سنبله پدیدار شد به بزرگی ستاره مریخ و دمش به قدر چهار زرع و به جانب مشرق بود. یوسف نام کاشغری از کاشقر! آمده در دشت قب چاق! و ادعای سلطنت و سروری کرد، و جمیع طوایف ترکمانیه شومیه از میوت و گولکن و تکه همه سرتسلیم و اطاعت پیش نهاده، و او را به سلطنت و خلافت برداشته، سخنان غریب و عجیب از او مذکور بود، و می‌گفتند که صاحب کشف و کرامت است با لشکری فراوان بیرون از حد احصا و شمار به سرفندرسک و رامیان و استرآباد آمده، بعد از چند روزی فندرسک و رامیان را متصرف شد و به حیظه تصرف خود درآورد، و میرزا علی نقی خان را که حاکم آنجا بود مقتول و اهل بخارا را اسیر و دستگیر نمود و قریب بیست هزار از مرد و زن اسیر شد. حضرت ظل الهی نواب محمد ولی میرزا از مشهد مقدس با بیست پنج هزار سواره پیاده خراسان آمد، و در شهرک نشست و ملک آرا از مازندران چهل هزار سواره برداشته، به سرداری عالی جاه ابراهیم خان ولد جان محمد خان آمده، در سیاه بالا نشست. نواب محمد ولی میرزا خواهش نمود که ملحق به اردوی ملک آرا شود یا ملک آرا از عهده سورتات! بیرون آید. میرزا محمد رضی وزیر بخاک افتاده عرض کرد که اگر محمد ولی میرزا ملحق به ما شود، و اگر فتح اتفاق افتد، به اسم او خواهد شد و به جهت اغتشاش بردن سورتات به شهرک اشکال عظیم دارد و عرض کرد که به محمد ولی میرزا بفرمایید که هر قدر سورتات خواسته باشید حاضر و موجود است. شترو قاطر و آدم و اسب بفرست و بیرو به جهت ما ممکن نیست که سورتات حمل و نقل کنیم به شهرک.

بدینار شاه ببرزگی بیستاد و میبخت و دشمن بقدر چهلان ریخ و بجانب مشرق  
 بود یوسف نام کاشغری از کاشغری آمد در دستت تبر جاق و ادعای سلطنت  
 و سروری کرد و جمیع طوایف ترکها بدین شو میرزا میوت کلو کو لکن و تنگه  
 من تسلیم و اطاعت پیش نهاد و او را سلطنت و خلافت بر داشتند بجنان  
 غریب و عجیب از او مذکور بود و مسکنند که صاحب کتشف و کرامت است  
 باشکری قران بیرون از حد اخصا و شمار بسزای رسک و رامیان و استرآباد  
 آمد بعد از چند روزی فتنه رسک را بیان را منصرف شده و محیطه تصرف خود در  
 آورد و میرزا علی بنیضا خان را که حاکم انجا بود مقتول و اهل انجا را اسیر و در

محمدولی میرزا از این سخن مکدر شده، مراجعت به خراسان نمود. در بین راه بر سر راه ادینه متکلیج؟ ریخته به قدر دو هزار زن و مردم غزل را اسیر و عبیر! کرده، به دارالخلافة طهران فرستاد، و خودش به مشهد مقدس رفت. هنوز به مشهد مقدس نرسیده خوانین خراسان از سراو پاشیدند. امیرگونه خان زعفران لوی کرد جموش! گرک از چناران و اخلمد، الخه محمد ولی میرزا را چپاول کرده برد، و عیسی خان قرائی و حسین علی خان ولد او و رضاقلی خان و بک لرخان و نجف علی خان محمد ولی میرزا را خانه نشین کرده آنچه داشت به غارت بردند.

بعد از چندی که هیچ یک دیگری را به سلطنت قبول نکردند و چون همه صاحب داعیه بودند، میانشان بهم خورده، عیسی خان دوباره محمدولی میرزا را به تخت نشانید. محمدولی میرزا مستقل شد. عیسی خان، حسین علی خان به قتل رسانید، و زن مشارالیه که دختر قاسم هراتی لنگ بود، ده بیست هزار تومان خراسانی از نقد و جنس از مال عیسی خان برداشته، به خانه میرزا هدایت الله خراسانی آورد. قبل از عده میرزا او را عقد کرده ملقب به ختم النساء و مقدسه نمود، و از آن تاریخ تا تاریخ هزار و دو بیست و چهارم هفت خراسان مغشوش بود. هر دهکده ای ادعای بزرگی و سروری می کردند، و یاغی و طاغی بودند تا نواب کامیاب نایب السلطنه العالیه به خراسان تشریف برده جمیع مملکت خراسان را به حیظه تصرف درآورده محمدخان و رضاقلی خان ایل خانی را با غل و زنجیر بدارالخلافة طهران آورده.

[اما ادامه ماجرای استرآباد] بعد از تشریف بردن محمدولی میرزا، میرزاملک آرا ابراهیم خان را از سیاه بالا مأمور به مدافعه مقاله نمود. ابراهیم خان با بیست هزار کس قشون از آب کرکون عبور نموده با صفوف جنگ آراسته نموده، با یوسف کاشغری! قتال و جدال واقع شد. از صبحی تا ظهر جنگ کردند. بالاخره ابراهیم خان مغلوب و ترکمانیه غالب آمدند. با وجودی که یوسف کاشغری مقتول شده بود، قریب چهارده هزار از غزلباشیه قتل و اسیر شد!

در روز پنجشنبه بیست و پنجم شوال سنه هزار و دو بیست و سه هجری در بلده بارفروش زلزله عظیم آمد. دکاکین و مساجد و خانه ها خراب شد، و آمل و اشرف و ثاری! و لاریجان و نور و کجور بدستور. و در شب

بیست و ششم شهر مذکور نیز دو دفعه زلزله عظیم شد تا سه ماه روزی و شبی دو بیست سیصد مرتبه زلزله می آمد. گویا در این مدت زمین دایم متحرک بود و زمین ترکید. جمعی کثیر از مردمان فرو برد و بهم آمد و گاوهای صحرا به زمین فرو شدند. هر کجا چشمه بود کور شد. از جایی دیگر سردر آورد. بنابراین دهات آباد خراب، و خرابها آباد شدند. و آب های شور شیرین و آب های شیرین شور شدند.

در همان شب، روسیه شومیه، یورش به قلعه ایروان آوردند. سه هزار کس از ایشان به قتل رسید. مراجعت کرده به تفلیس رفتند.

و در همان سال وهابی به سرکربلای معلی آمده مغلوب شده مراجعت کردند.

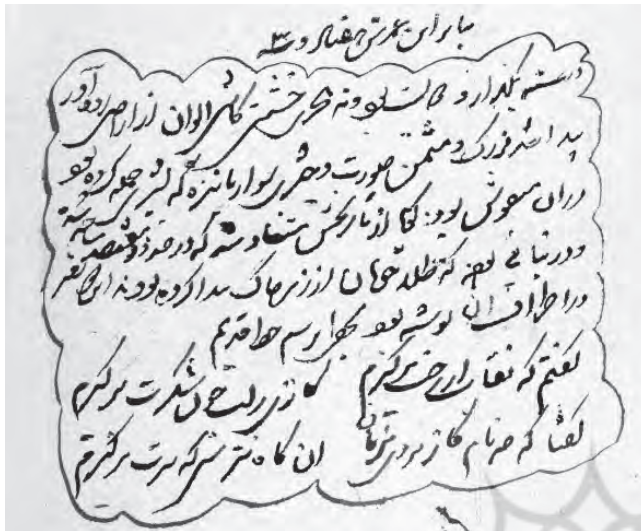
و در همان سال انتقال سلطنت روم شد و اغتشاش کلی در روم پیدا شد و ینگ چلی! [ینی چری] آقاسی از حکمرانی افتاد و وزاری روم بی دخل شدند و قیصر دوم مستقل شد، مثل سلاطین ایران.

#### اما مورد سیل بارفروش

ب) ما شش کوکب بجز قمر در برج سنبله دیدیم در فصل تابستان اثرش آن بود که در یک ساعت به مرتبه ای باد آمد که اکثر از درختان عظیم را از ریشه غلطانید و یا از کمر دو نصف کرد. در مدرسه قادریه بارفروش مازندران درخت چنار که هشتاد سال خورده عظیمی بود، چهار زرع به دیوار مدرسه فاصله داشت، باد او را از ریشه چنان کند به آن طرف مدرسه انداخت که به دیوار مدرسه اذیت نرسید. دیوار مدرسه ده ذرع ارتفاع داشت؛ و بعد از باد، باران بارید به قدر ده زرع آب ایستاد به زمین، و خلاقیت مجموع به زمین های مرتفع رفتند. هر کس نرفت هلاک شد. عرض رودخانه که دو زرع بود، دو فرسخ شد، شصت و هفتاد قریه را سیل برد و به دریا ریخت، و در میان همان باران تگرگ بسیاری مشاهده شد به قدر دو من تبریز، و جمعی کثیر را صاعقه و صدای مهیبی که از آسمان آمد کشت. از ابتدای باد آمدن و بارون باریدن، پنجاه دقیقه طول کشید، و هوا صاف شد، و اگر یک ساعت کشیده بود احدی نمانده بود. و اکثر از جانوران جنگلی از قبیل خرس و خوک و شیرو پلنگ را کشت و راهها مسدود شد به جهت افتادن درختان. از بوی تعفن مردن جانوران از کنار جنگلها عبور نمی توان نمود. پس اگر این اجتماع قریب به تحویل دوری یا فصلی اتفاق افتد عظیم الاثر بود. و اگر شخصی بر طالع آن برج متولد شود اگر از نژاد ملوک بود، به پادشاهی رسد.

دیدیم در فصل تابستان در یک ساعت هر تبر باد آمد که اکثر از درختان عظیم را از ریشه غلطانید و یا از کمر دو نصف کرد و مدرسه قادریه بارفروش درخت چنار که هشتاد سال خورده بود چهار زرع به دیوار مدرسه فاصله داشت باد او را از ریشه چنان کند که با نطفه دیوار مدرسه اینها خفت که دیوار مدرسه نرسید دیوار مدرسه ده ذرع ارتفاع داشت و بعد از باران بارید و نطفه رودخانه آب ایستاد به زمین و خلاقیت مجموع بر زمین های مرتفع رفتند هر کس نرفت هلاک شد عرض رودخانه که دو زرع بود و هفتاد و شصت هفتاد و هفتاد قریه را سیل برد و به دریا ریخت و در میان همان باران تگرگ بسیاری مشاهده شد به قدر دو من تبریز و جمعی کثیر را صاعقه و صدای مهیبی که از آسمان آمد کشت از ابتدای باد آمدن و بارون باریدن پنجاه دقیقه کشید و هوا صاف شد که اگر یک ساعت کشیده بود احدی نمانده بود و اکثر از جانوران جنگلی از قبیل خرس و شیرو پلنگ را کشت و راهها مسدود شد به جهت افتادن درختان از بوی تعفن مردن جانوران از کنار جنگلها عبور نمی توان نمود پس اگر این اجتماع

## یافت شدن یک کاشی در رود آور همدان در سال ۱۲۹۲



در سنه یک هزار دو دو بیست و نه هجری [۱۲۹۲] خشتی کاشی الوان از اراضی رود آور پیدا شد. بزرگ و مثنی. صورت دختری سوار با نیزه که به شیرینی حمله کرده بود در آن منقوش بود. گویا از تاریخش مستفاد شد که در حدود هفتصد ساخته شده و در بنایی بوده که طلاخواهان از زیر خاک پیدا کرده بودند. این دو شعر در اطراف آن نوشته شده بود به خطی به رسم خط قدیم:

گفتم که نقاب از رخت برگیرم  
گازی ز لب چون شکر برگیرم

گفتم که چو نام گاز بردی به زبان  
آن گاه نترسی که سرت برگیرم!

## ماده تاریخ کشف امریکا

دو سال و اندی قبل (۲۴ آبان ۹۳) جناب اردوغان گفتند که امریکا را مسلمانان کشف کردند و مسجدی هم از قبل از ماجرای کشف امریکا توسط کریستف کلمب در کوبا یافت شده است. وی که در مراسم اختتامیه نخستین همایش رهبران مسلمان امریکای لاتین در استانبول سخنرانی می‌کرد، گفت: (این عین صحبت‌های ایشان است): «آشنایی کشورهای امریکای لاتین به در قرن ۱۲ برمی‌گردد. می‌گویند که امریکا در سال ۱۴۹۲ توسط کلمب کشف شده است. در حالی که ۳۱۴ سال قبل از این تاریخ، در سال ۱۱۷۸ توسط ملوان مسلمان کشف شده بود. کلمب در خاطراتش می‌گوید که وقت به قاره امریکا رسید، در سواحل کوبا در قله یک کوه مسجدی دیده است. با برادران اهل کوبا صحبت می‌کنیم، اگر پذیرند در همان قله کوه یک مسجد می‌سازیم. قبل از کشف کلمب اسلام در قاره امریکا منتشر شده بود».

گویا اردوغان این مطلب را از فواد سرگین نقل کرده بوده است!

اخیراً خبر شدیم که یکی از سخنرانان مذهبی خودمان، کشف امریکا را به مردم خراسان نسبت داده است. متن آنچه ایشان گفته (البته به گزارش سایت‌های خبری) این است: در همین راستا

تحقیقی انجام دادم که کریستف کلمب امریکا را کشف نکرد، بلکه یک مسلمان خراسانی بوده که به امریکا رفته است و این قاره را کشف کرده است. طبق آخرین تحقیقات به دست آمده از خاطرات غربی‌ها مشاهده می‌شود پول عربی در این قاره پیدا شده است».

تا اینجا هم مسجد پیدا شده هم پول عربی. دومی گویا قول داده مدارک آن را نشان دهد. خوشحال خواهیم شد اگر آنها را ببینیم. البته ادعاهای مشابهی پیش از اینان هم بوده و استدلال‌های شگفت. طبعاً اگر جستجویی در اینترنت بشود، مطالب زیادی در این باره خواهد آمد.

## اما خبر کشف امریکا در یک متن قاجاری

اما تازه‌تر از همه امروز در یک متن دوره ناصری دیدم که کسی به نقل از کتاب‌های ترجمه‌شده از فرنگ، خبر کشف ینگی دنیا را نوشته بود. مطلب تازه‌ای نداشت، اما از بابت اینکه به هر حال خبری در این باره است در اینجا می‌آورم. جالب است که برای آن ماده تاریخ هم نقل کرده است. وی می‌نویسد:

در کتب مترجمین از کتب فرنگیان مسطور بلکه مشهور است که اول شخصی که قطعه امریکا را که موسوم به ینگی دنیا است پیدا نمود کولومبس حکیم، بحرپیمای ماهر است. و گویند از اشخاص نادره و اعجوبه دهر خود بوده، به استعانت و تقویت ایزبلا ملکه دوست اسپانیا بعد از آن که هشت سال دوندگی نمود و از اولیای دولت خود که جناده است استمداد جسته، بجز استهزاء و سخریه چیزی نشنید و همچنین از دولت فرانسه و انگلیس و پورتگال طنز و سخریه زیاد متحمل شده، آخرالامر ملکه مزبور مردانگی نموده، بعضی از جواهرات خاصه خود را فروخته و تدارک او را دیده، یک کشتی بزرگ و سه کشتی کوچک با آذوقه و اسباب باد عنایت نموده، در اوائل شوال ۸۹۷ هجری از اسپانیا شرع کشیده، روانه شد و در اواسط ذی حجه سال مذکور در یکی از جزائر هندالغرب فرود آمد. بعد از آن جزیره کوبه و هیتی را پیدا کرد و در سه سفر پیایی جزایر کرپی و پندد و سواحل شمالی امریکای جنوبی را پیدا نمود و بعد از کولومبس حکیم بحرپیمایی دیگر که مشهور به آمریکوس بود این مملکت را تماماً گردش کرده و تحدید حدود نموده و به این واسطه این قطه به اسم او موسوم و معروف به امریکا شد. ولی بعضی از مواضع آنجا را کولومبی به اسم شخص اول گویند. و عبارت «ینگی دنیا پیدا گشته» مطابق با ماده تاریخ او در زمان ظهورش گردیده.

این سبک تاریخ‌نگاری یک جور خاصی است. خیلی دلیل نمی‌خواهد. با قرائنی که در دست دارید، می‌توانید از حس مخاطبتان استفاده کرده، سرجمع قانعش کنید یا لااقل جوری بیان کنید که تعجب از سرطعن نکنند! البته که این قبیل موارد، راحت به دل مخاطب مسلمانی که دوست دارد فضائل بیشتری از عالم تجدد داشته باشد می‌چسبد.

اما نکته جدی دیگر که مشکل ذهنی خودم بوده این است که از چه زمانی نام امریکا یا مثلاً ینگی دنیا در منابع ایرانی آمده است. تا به حال تحقیق مرتبی در این باره ندیده‌ام. مثلاً شاه عباس که داستان نبردهای میان پروتستان‌ها و کاتولیک‌ها را خبر داشته و این همه سفیر و تاجروپایی نزد وی می‌آمده، آیا خبری از ینگی دنیا داشته است؟ بعید است نداشته باشد، اما کجا به آن اشاره شده؟ عجیب است که آن زمان نقشه‌های زیادی هم فرنگی‌ها می‌آورده‌اند، اما نمی‌دانیم چرا کسی اینها را جدی نگرفته، ندیده یا اگر دیده خبری از آن تا حالا به دست ما نیامده است.

و اما در متنی با عنوان تحفة العالم که زمانی خودم تصحیح و منتشر کردم، نام امریکا با عنوان ینگی دنیا (دنیای نو) آمده است. یکجا از خلعت‌های ینگی دنیا یاد شده: «از خلعت‌های زربفت ینگی دنیا و دیبای روم و چین و تاج و طومارهای مرصع به لالی و جواهرثمین...» (تحفة العالم، ص ۴۶) و در جای دیگر آمده است: «از میخ‌ها و میخ‌کوب‌ها و سطل‌ها و طشت‌های همه‌طلا، و فرش‌های زربفت ینگی دنیا، و جل‌های مرواریددوز پرسنا و بها، و قلاده‌های مرصع به جواهر گرانها، و شیربانان کسوت‌های زرین بردوش...» (تحفة لعالم، ص ۱۳۶). به احتمال باید گشت و در متون فارسی نیمه‌های دوره صفوی مطالبی را یافت.